

نه سال فراموش نشدنی با برنامه کودک

(قسمت دوم)

گفتگو با دکتر عنوچهر معین افشار

نیه گندهی برنامه‌های کودک رادیو

● **محمدرضا شهیدی**

ما آدم‌های یا سلیقه‌ای هستیم. همه چیز را مطابق میلمان سامان می‌دهیم. خیر از بعضی اوقات که مرغ همسایه می‌شود مثل غاز یا حتی خود غاز، دیگر نه سلیقه‌ی کسی را قبول داریم و نه تجربه‌شان را بدرد بخور می‌دانیم. جهان یا ما شروع شده است و فکر کردن بعد از ما را هم نمی‌ارزد. بنابراین شایسته آن است که همه چیز را خودمان اختراع کنیم آنهم آنچنان که فقط بدرد خودمان بخورد.

قاعدگی ایام رفته هم کم و بیش همین بوده است؛ لاقفل از وقتی که میان ما و دوران نمدن ما انقطاع حاصل آمد. دوران قنرت هم بد دورانی است. خدا نصیب نکند!

قاعدگی هماهنگی - یا به فرمایش فرنگی‌ها هارمونی - را هم خوب رعایت کرده‌ایم. نگذاشته‌ایم چیزی از قاعدگی فوق‌الذکر مستثنی شود.

دیگبران، البته راه دیگری رفته‌اند شاید به سبب آنکه به سلیقه‌ی خود خیلی اعتماد نداشته‌اند ساختی ذوق و دانش دیگری را در دست پذیرفته‌اند؛ بی‌مها!

ایمن بسور زندگی هم عالمی دارد. سودب گردد یک میز می‌نشستیم و از لذایذ پهنه‌ی مطبوع می‌بریم. زندگی جمعی به همین درد می‌خورد. کسانی می‌پزند و می‌سازند و ما فریه می‌شویم.



پرده علم و دانش و مطالعات فرنگی
در کمال جامع علوم انسانی

● **لطفاً درباره‌ی موضوعات برنامه‌ی کودک صحبت کنید.** موضوع ناپاش‌ها، نامه‌های بچه‌ها و مردم سؤال آنها چه بود؟

■ بچه‌ها همه چیز می‌نوشتند از جمله مشکلات خانوادگی، نامادری، مشکلات اعتیاد و آلودگی‌های دیگر پدر، کتک خوردن در مدرسه و ... شکایت می‌کردند. یکبار از آقای دادستان خواهش کردیم که در برنامه‌ی کودک شرکت کند. ما در آن برنامه از ایشان سؤال کردیم: "سوری زدن چه مجازاتی دارد؟ ایشان گفت: "سرخلاف قانون است". بله، گاهی اوقات از این کارها هم می‌کردیم.

درباره‌ی موضوعات برنامه‌ی کودک هم باید بگویم که بیشتر، موضوعاتی بود که به درد بچه‌ها می‌خورد، مثلاً درباره‌ی امتحانات، تابستان، شنا و مسائل روز بچه‌ها. یکبار مسأله‌ی روز بچه‌ها درباره‌ی حوض خانه‌ها بود که بچه‌ها در آن می‌افتادند و خفه می‌شدند و ما می‌کردی در این باره اجرا کردیم و حتی آهنگی درباره‌ی حوض ساختیم. گاهی نامه‌های بچه‌ها را مطرح می‌کردیم و گاهی هم خاطرات آنها را و از این قبیل موضوعات.

● **بچه‌ها خاطراتشان را می‌نوشتند؟**
■ بله؛ ما مسابقه‌ی خاطره نویسی داشتیم. خیلی خاطرات قشنگ و جالبی از بین آنها پیدا می‌کردیم؛ مثلاً پادم است یک بچه‌ای نوشته بود: "من از وقتی پادم می‌آید، مادر ندارم و هر وقت از پدرم درباره‌ی مادرم سؤال می‌کنم می‌گوید: "مادرت فوت شده" ولی عکس در خانه بود که بعدها به من گفتند که این عکس مادرت است. روزی در کلاس درس، دفترم را باز کردم و آن عکس در دفترم بود، کسی که پهلویم نشسته بود عکس را از دستم گرفت و به دیگران نشان داد. من به خانم معلم شکایت کردم. خانم معلم گفت: "این عکس، چیست؟" گفتیم: "عکس مادرم است." بعد که خانم معلم به عکس نگاه کرد، شروع کرد به گریه کردن و بعد سرا صدا زد، مرا بوسید و

گفت: "این عکس من است. تو دختر من هستی." واقعاً خاطره‌ی عجیب و جالبی بود. من این قبیل خاطره‌ها را جمع کرده بودم و آنها را به شخصی دادم که چاپ‌کنند - چون مناسفاته خودم نمی‌رسیدم که این کار را انجام بدهم - اما او هم این کار را انجام نداد. دیگر خبری هم از او ندارم.

● **شما یا شتوندها و بچه‌ها ارتباط تلفنی هم داشتید؟**

■ بله خیلی وقت‌ها تلفن می‌کردند؛ البته ما یک گروه منظمی که به تلفن‌ها جواب بدهد، نداشتیم. چالب است بگویم، یک عده از افرادی که با ما تماس می‌گرفتند، دزدها بودند، آنها هر چه می‌دزدیدند استانش را پسری برنامه کودک می‌فرستادند. ما هم در برنامه کودک اعلام می‌کردیم و بعد صاحبانش می‌آمدند و می‌گرفتند. البته در ابتدا ما نمی‌دانستیم که این استاد را دزدها می‌فرستد بعد که صاحبانش مراجعه می‌کردند، می‌گفتند که مثلاً کیف ما یا خانه‌ی ما را دزد زده است و این استاد هم بین اجناسی است که دزدیده شده.

● **حالا چرا به برنامه‌ی کودک می‌فرستادند؟**

■ برای اینکه ما یکی دوبار، چیزی که پیدا شده بود از برنامه اعلام کردیم که چنین چیزی پیدا شده؛ مثلاً یکبار بچه‌ای را که پیدا شده بود آوردند. رادیو. گفتیم حتماً اگر از رادیو اعلام بکنید، پدر و مادر بچه به سراش می‌آیند و او را می‌گیرند. در برنامه‌ی عصر که ضبط می‌کردیم، گفتیم - همان عصر بچه را آورده بودند - بعد هم به مادر یکی از بچه‌ها گفتیم: "شما امشب این بچه را به خانه‌تان ببرید." این بچه سه چهار ساله هم نمی‌توانست درست حرف بزند؛ وقتی اسمش را می‌پرسیدم می‌گفت: "آکی" همین، فقط آکی. ما مشخصات ظاهری این بچه را هفته‌ها اعلام کردیم ولی کسی سراغ او نیامد و ما نمی‌دانستیم با این بچه چه کار کنیم.

● **شاید پدر و مادورش از کسانی بودند که رادیو گوش نمی‌کردند.**

■ شاید، ولی خوب کسانی هم هستند که بچه‌هایشان را به دلیل مشکلاتی، سر راه می‌گذارند. به هر حال، روزی مادری که بچه را به او سپرده بودیم آمد و گفت: "آگر پدر و مادر این بچه پیدا نشد، خانواده‌ای هست که این بچه را به فرزندی قبول می‌کنند ولی باید شناسنامه‌اش به اسم آنها شود." با وکیلی هم در این‌باره صحبت شد و بالاخره دختر بچه به آن خانواده سپرده شد. در سال‌های بعد، گاهی در مسابقات برنامه‌ی کودک، با ظاهری آراسته و سرحال شرکت می‌کرد.

گاهی اوقات فردی با یک دسته اسکناس می‌آمد و می‌گفت: "این را در بازار پیدا کرده‌ام" گفتیم: آخر این که نشانی ندارد، ما در برنامه چه

موضوعات برنامه‌ی کودک

موضوعاتی بود که به درد

بچه‌ها می‌خورد، مثلاً درباره‌ی

امتحانات، تابستان، شنا و مسایل

روز بچه‌ها، بچه‌ها هم برای ما

نامه می‌نوشتند و از مشکلات

خانوادگی گرفته تا کتک

خوردن در مدرسه می‌گفتند.

بگویم؟ پیر به امام مسجدی، جایی بده. یکبار هم یک راننده‌ی تاکسی آمدند بود و لوازم سفرویی عقد را آورده بود و می‌گفت: "این وسایل، در تاکسی من جا مانده، صاحبانش پیاده شده و رفته‌اند، من بعداً متوجه شده‌ام" ما هم در برنامه‌ی کودک اعلام کردیم و خوشبختانه آمدند و بردند.

● **مگر شما هر روز ضبط**

داشتید؟

■ بله، هر روز عصر ضبط

می‌کردیم و فردا صبح هم پخش

می‌کردیم؛ فقط برنامه‌ی جمعه را تکه

تکه ضبط می‌کردیم و پنج‌شنبه برای

روز جمعه می‌کس می‌کردیم و کامل می‌شد.

● **چقدر شونده داشتید؟**

خیلی زیاد بود برای اینکه ساعت پخش خیلی مناسب بود و همیشه مسئولان رادیو می‌گفتند که بهترین ساعت پخش را برای برنامه شما گذاشته‌ایم. ساعت ۷ و ۱۵ دقیقه تا ۷ و ۳۰ دقیقه ساعتی بود که مردم هنوز به سر کارشان نرفته بودند و همه سر سفره صبحانه بودند و چون برنامه هم جالب بود همه گوش می‌کردند. به هر حال صدای بچه‌ها و حرفهای بچه‌ها جالب بود.

● **چند درصد برنامه‌های شما را موسیقی تشکیل می‌داد؟**

طبق همان قاعده‌ی شصت درصد موسیقی و چهل درصد گفتار عمل می‌کردیم چون در واقع کلام ما هم با

یک عده از افرادی که با

برنامه‌ی کودک تماس

می‌گرفتند دزدها بودند. آنها

استادی را که در جریان دزدی،

دزدیده بودند برای برنامه‌ی

کودک می‌فرستادند و ما از

طریق برنامه صاحب آن استاد و

مدارک را پیدا می‌کردیم.

موسیقی کلام بود. موسیقی تفریحی نبود. موسیقی‌ای بود که خیلی از مطالب ما در آن گفته می‌شد؛ مثلاً پس از پخش آرم برنامه، یک آهنگ شاد می‌گذاشتیم. روی آن آهنگ هم چند شعار برای بچه‌ها می‌گفتیم دربارهی اینکه مثلاً هر روز صبح پاشو، دست و رویت را بشوی، دندان‌هایت را مسواک بزن، دیر به مدرسه برو و ...

● **فکر می‌کنید به همین دلیل شونده‌ی برنامه‌تان زیاد بود؟**

بله، برای اینکه همسوی خانواده‌هایی که بچه‌ها داشتند - تقریباً افرادی سی سال به بالا - اثر برنامه را بر

بچه‌هایشان می‌دیدند و بخاطر همین، بیشتر از دیگران اظهار رضایت می‌کردند. افراد سی سال به پایین فقط خودشان از برنامه خوششان می‌آمد.

● **آیا نواری از برنامه‌هایتان باقی**

مانده؟

■ **من هیچ نواری ندارم من حتی از تمام آهنگهایی که خودم ساختم یک نوار هم ندارم.**

● **چرا؟**

■ **اصلاً فکر نمی‌کردم رادیو نوار برنامه‌های ما را نداشته باشد و آهنگها را دور ریخته باشد.**

● **آیا الان خبر دارید که هیچ**

کدامش نیست؟

■ **من از رادیو خبر ندارم که چی دارند و چی ندارند.**

● **آیا طی سالهای بعد هم سؤال**

نکردید که چیزی باقی مانده‌ها نه؟

■ **تا زمان انقلاب، یقیناً همه چیز بود، برای اینکه ما روی بعضی از نوارها می‌نوشتیم که "محفوظ بماند"، اما بعد از انقلاب خبر ندارم آیا هست یا نه؟**

● **هیچ وقت سؤال نکردید؟**

■ **نه خیر، برای اینکه رابطه‌ی ما بعد از انقلاب با رادیو به کلی قطع شد؛ ما دنبال کارهای دیگر رفتیم؛ کارهای خودمان سنگین بود و دیگر مجال این نبود که دنبال هنر، عشق و آن چیزهایی که ما را به رادیو کشاند، بیایم. مقضیات سن هم، البته ذلت داشت.**

● **فکر می‌کنید اگر آن برنامه‌ها**

دوباره پخش شود، هنوز هم برای

مخاطبان کوچک، جذاب هست یا نه؟

■ **بله حتماً هست، مخصوصاً آهنگ‌هایش که فوق العاده زیباته. ما در آهنگ‌ها، نهایتاً هنر را رعایت می‌کردیم و آن را سرسری نمی‌گرفتیم. در آهنگ‌سازی و اجرا کاملاً دقت می‌شد و امکان نداشت خواننده‌ی آن یک ذره خارج بخواند. در مضامین اشعار هم همینطور، اشعار، خیلی زیبا و جالب بود. متأسفانه خیلی‌ها که برای دبیرستانی‌ها و بزرگترها شعر درست می‌کردند نمی‌توانستند برای بچه‌های کوچک و به زبان آنها شعر بگویند و اکثر اشعار را**

خودمان می‌گفتیم و به همین دلیل، همیشه با یکی از اعضای شورای نویسندگان مشکل داشتیم، برای اینکه نمی‌توانست قبول کند شعر کودک باید به زبان کودکانه باشد؛ مثلاً پادم هست شعر یکی از آهنگها را خودم درست کرده بودم که به این شکل بود: "آقای ارشنده، تند ترو بابا؛ عاقبت نداره این کارها؛ تا سوار نشدیم راه نیتاز؛ به هو پاتو نگذار روی گاز؛ بچه که صحیح می‌رود مدرسه، چشم‌های مادرش به در است، تا این برگردد تعریف کنه چه کارهایی کرده" بعد ایشان برمی‌داشت همه‌ی کلمات را تغییر می‌داد؛ مثلاً "بچه پاتو نگذار روی گاز" را خط می‌زد و می‌نوشت: "ناگهان پا نگذار روی گاز" می‌گفتیم: "آقا، این شعر کودکانه را شما خراب می‌کنی" اما قبول نمی‌کرد و پادم است که نوشت: "این شعر، به درد نمی‌خورد ولی چون ارکستر بیکار می‌ماند، حالا ضبط شود." خلاصه ضبط شد. بعد شورایی بود به نام شورای برنامه‌ها که نوارهای هفته را گوش می‌کردند و اظهار نظر می‌کردند، این آهنگ را شنیدند و آن را اول کردند و به آن جایزه دادند. بعد من رفتم، گفتم: "ببینید که کار ما چقدر دشوار است؛ شما این آهنگ را اول می‌دانید در حالیکه خود ما به علت تغییراتی که در آن داده شده، کاملاً قبول نداریم. شعری که ما خودمان نوشته بودیم به زبان خود بچه است اما این آقای دکتر ادبیات خیال می‌کند همه باید به زبان حافظ چیز بنویسند درحالیکه این، چیزی است و آن چیز دیگر". بعد به این آقا هم می‌گفتیم که آقا، تو فکر نکن ما چیزی بلد نیستیم؛ بعد خودش هم تعجب کرد و خجالت کشید. پادم است یک دفعه که "سپهریم" را سبتریم" گفت؛ به او گفتم: "آقای دکتر، این دو کلمه با هم فرق دارد." گفت: "نه خیر؛ این کلمه دو تا مصدر دارد؛ یکی سپردن و یکی هم‌سپاردن، اگر قبول ناری برو کتاب "برهان قاطع" را بردار و نگاه کن." گفتم: "خیلی خوب؛ ولی تا آنجا که من می‌دانم "سپردن" یعنی سپری کردن و "سبتردن" یعنی امانت گذاشتن."



رفتم برهان قاطع را نگاه کردیم؛ دید همان جور که من گفته بودم نوشته.

یک مدتی هم خانمی آمده بود به عنوان بزرگ دبیر و هر روز برای ما می نوشت: "نویسنده‌ی محترم، مذاکره فرمایید." ما می رفتیم آنجا و پنج ساعت حرف می زد و از نوشته‌های ما ایراد می گرفت؛ مثلاً می گفت: "بگوید بچه، وقتی می‌ری بالای درخت، مواظب باش لیاست پاره نشه." گفتیم: "خانم، ما اصلاً هیچ وقت توصیه نمی‌کنیم بچه برود بالای درخت، برای اینکه از بالای درخت می‌افتد؛ بالای درخت رفتن، کار بچه نیست." بعد خط می‌زد و قبول می‌کرد که آنچه ما نوشته‌ایم درست است.

● یعنی اشکالات بیجا می‌گرفت؟

■ بله، برای اینکه ایشان دکترای ادبیات بود و این برنامه‌ی ساده‌ی بچه‌ها با سلیقه‌اش مطابقت نمی‌کرد و همیشه ایراد می‌گرفت، می‌گفت: "چرا شما به زبان جاهل‌های خیابان، در رادیو حرف می‌زنید؟ چرا به زبان فصیح و صحیح حرف نمی‌زنید؟"

● یعنی آن موقع هم اینستور بحث‌ها بود؟

■ بله آن موقع هم اینستور حرف‌ها بود، مثلاً اینکه چرا زبان عامه را وارد رادیو می‌کنید؟ در حالیکه ما، هم زبان فصحا داریم، هم زبان فضلا، هم زبان ادبی و سنگین و هم زبان عامه مخاطبان ما هم بچه‌ها بودند و نمی‌شد که برای بچه‌ها با زبان ادبا حرف بزنیم، عملی نیست؛ تقض غرض است. ما مجبوریم که شرایط گروه‌های سنی را رعایت کنیم، یا مثلاً برنامه‌ای بود به نام "شما و رادیو" که صبح جمع‌ها بخش می‌شد؛ برنامه‌ی شاد و مفرحی بود که الان هم به اسم دیگری بخش می‌شود، در این برنامه، قطعات فکاهی و خنده‌دار اجرا می‌شد، این قطعات را که نمی‌شود به زبان ادبی گفت، خیلی از اینها باید با همان زبان مردم کوچه و بازار اجرا شود. آن کسی که آن تیپ را اجرا می‌کند، زیاتش هم باید زبان همان تیپ باشد.

● بنابراین برنامه‌ها پس از ضبط

هم باز شنوی می‌شد؟

و معمولی باشند تا دیربازی برنامه‌ها نظر بدهند.

● مثل هیأت منصفه که از قشربهای مختلف مردم انتخاب می‌شوند؟ آیا هر برنامه یک هیأت منصفه داشت یا نه مجموعه‌ی رادیو، چنین افرادی در اختیار داشت؟

■ بله، همین‌طور است. مجموعه‌ی رادیو چند نفری داشت که هر کدام جداگانه، دو ساعت از برنامه‌ها را گوش می‌دادند و نظرشان را مکتوب می‌کردند.

● ایسن نظرها چه تأثیری داشت؟

■ سرپرست رادیو آنها را نگاه می‌کرد و نظرش هر چه بود، چه مثبت و چه منفی، به ما می‌گفت؛ مثلاً می‌گفت: "مجری برنامه به‌صورت خسته کننده، مطلب را خوانده است یا مطلب خیلی تکراری

■ بله، هستی برنامه‌های رادیو بعد از ضبط شنیده می‌شد.

● آنها از چه لحاظی ایراد می‌گرفتند؟ مسائل سیاسی؟

■ این بیلا شوی‌ها بیشتر برای این بود که اشتباهات فنی در نوار نباشد چون گاهی پیش می‌آمد که جمله‌ای دو بار تکرار شده بود یا پس و پیش به هم چسبیده بودند - موقع صدا برداری یا ادیت با یا گاهی کلمه‌ای را مجری برنامه‌ها غلط خوانده بود، حتی در خواننده‌ها هم اینستور اشتباهات و جثود فاشیت؛ مثلاً مصراع "خوش بدم گرم تماشا" را خوانده بود "خوش بدم گرم تماشا، هنوز هم آهنگش هست، به همین دلیل افرادی را استخدام کرده بودند که هم قبل از بخش و هم بعد از بخش برنامه‌ها، بشنوند و نظر کلی خودشان را بگویند. اکثر این افراد هم آدمهای معمولی و در سطح دیپلم بودند و تخصصی نداشتند و می‌گفتند که باید این افراد، آدمهای عادی

است یا پیش یا افتاده است و یا اینکه این مطلب خیلی خوب اجرا شده و از این قبیل.
گاهی اوقات هم ما مجبور می‌شدیم برای آنها توضیح دهیم و

بتواند عقابش را تحمیل کند. چنین چیزی نبود.

● یعنی به اختیار و سلیقه‌ی خود شما یا برنامه ساز بود؟
■ بله به سلیقه‌ی ما بود البته



یا اینکه بگوییم اشکالشان، بی‌مورد است.

البته آن افرادی که نوازا را قبل از بخش، کنترل می‌کردند سوادشان بیشتر بود؛ لیسانس بودند و بعضی از اشکالاتی که می‌گرفتند وارد بود و گاهی اوقات هم بی‌مورد بود ولی به هر حال یا مایع می‌شدیم یا آنها. بالاخره از این حرفها، همیشه در رادیو هست.

● آیا پیش می‌آمد که مثلا مسئول برنامه یا مسئول بالاتر از آن درباری اینک چه بگوید یا چه نگویید به شما دستور بدهد و برای شما تصمیم بگیرد؟

■ نه، قدرت چنین تصمیم‌گیری‌هایی را نداشت ولی خیلی وقتها، شورای برنامه‌ها، یکی برنامه‌ای را یک جلسه یا چند جلسه می‌کرد و سپس از نویسنده و مسئول برنامه دعوت می‌شد که با حضور استادان دانشگاه، آن برنامه را بررسی کنند. در آن جلسه استادان راهنمایی می‌کردند و نظرهای خیلی مفیدی می‌دادند و اینطور نبود که فردی

روزی‌های خاصی بود که طرح‌های انتشاراتی داشت و برای هر برنامه‌ای معین می‌کردند که چه چیزی بگوید، مثلا روزهای ملی، مذهبی و ... مثلا وقتی که تختی، قهرمان شده بود، ما در برنامه‌ی کودک فرستاری آن صحبت کردیم و اینکه پهلوان، جوانمرد است و اینکه ورزشکار باید چگونه باشند که باعث افتخار مملکت شود. خیلی وقت‌ها موضوعات روز را که با برنامه ارتباط داشت می‌گفتم ولی چیزهایی که

باید اینطوری بنویسی، البته گاهی، از نوشته‌ها ایراد می‌گرفتند. ما در برنامه‌ی کودک این مشکلات را نداشتیم، زیرا با کسی که برنامه‌ها را کنترل می‌کرد خیلی تفاهم داشتیم؛ تحصیلاتش هم از من پایین‌تر بود، او مرا قبول داشت و من هم حسن نیت و علاقه‌ی او را قبول داشتم و صاحب نظر هم بود یعنی آدم بی‌اطلاعی نبود. خودش هم برای رادیو برنامه‌های مختلفی می‌نوشت. آدم خوب و اهل ذوق بود.

● شما در بین صحبت‌هایتان ترکیب "بزرگ دبیر" را بکار بردید. بزرگ دبیر، چه مسئولیت و رتبه‌ای داشت؟

■ عرض کنم که در قدیم ما یک شورای نویسندگان داشتیم که سه دکتر ادبیات، عضو این شورا بودند و همه‌ی برنامه را می‌دیدند و تصویب می‌کردند، به استثنای برنامه‌ی کودک و گلها که زیر نظر آقای یرنیا بود. پس از مدتی، وزیر جدیدی به رادیو آمد آقای تقضلی گفت: "من سیستم را تغییر می‌دهم. مقداری توسعه می‌دهم. بجای اینکه همه‌ی برنامه به یک شورا بیاید و رسیدگی شود یک کمیته‌هایی تشکیل دهیم و هر چند برنامه را به یکی از این کمیته‌ها بدهیم." در این کمیته‌ها یک بزرگ دبیر و یک سردبیر بود بزرگ دبیران، دکترای ادبیات بودند و یا کسانی که ایشان می‌شناختند؛ مثل نادر نادرپور،

ساعت پخش برنامه خیلی مناسب بود از ۷ و ۱۵ دقیقه تا ۳۰ دقیقه

صبح، درست زمانی که مردم هنوز به سرکارشان نرفته و سر سفره‌ی

صبحانه بودند و چون برنامه جالب بود همه گوش می‌کردند.

فریدون مشیری، خانم سمیعی و خانم دکتر مصاحب، آنها مطالب را می‌دیدند و بقیه‌ی کارها را سردبیر انجام می‌داد، کارهایی مثل اینکه سر ضبط بایستد تا اجرا غلط نشود، از نویسنده مطلب بگیری؛ به موقع سفارش مطلب بدهد، چه مطلبی

طرح‌های اداره‌ی خاصی داشت، آن طرح‌ها قبلا تهیه و به همه ابلاغ می‌شد و همه هم آن را اجرا می‌کردند.

● پس در واقع میزان اعمال نظر مدیران تا همین اندازه بود؟
■ بله، تحمیل نمی‌کردند که تو

بنویسد و چه کار کنید و از این قبیل کارها. سردبیر ابتدا مطالب را خودش می‌خواند و اگر نظری داشت،

در قدیم یک شورا

نویسندگان وجود داشت که سه

نفس دکترای ادبیات عضو آن

شورا بودند و همه برنامه‌ها را

می‌خواندند و تصویب

می‌کردند. بعدها به جای این

شورا کمیته‌هایی درست شد که

زیسر نظر یک بزرگ دبیر کار

می‌کردند. بزرگ دبیران نیز

دکترای ادبیات فارسی بودند.

می‌نوشت و بعد از آن به بزرگ دبیر می‌داد تا اشکالات نهایی برطرف شود و بعد از تصویب، برای اجرا آماده می‌شد و تا وقتی که من ارتباط با رادیو قطع شده بود، این روند وجود داشت.

● گوینده‌ها را چگونه انتخاب می‌کردند؟

■ خودم انتخاب می‌کردم. در بعضی از مدارس - دبیرستان‌هایی که دبستان هم داشتند - می‌رفتم و یکسری دو - سه‌ساعتی درس می‌گرفتم. کم‌کم افراد مستعد را می‌شناختم و انتخاب می‌کردم. بعضی اوقات هم افراد خودشان مراجعه می‌کردند و دوست داشتند که گوینده بشوند.

● بعد امتحان می‌گرفتید؟

■ بله و اگر مناسب بودند، آنها را نگه می‌داشتیم.

● رادیو به اینها دستمزد هم می‌داد؟

■ نه خبیر، دستمزد نمی‌داد. یکبار من به سرپرست رادیو نوشتم: این بچه‌ها، عصرها که می‌آیند، گرسنه هستند، چه کار کنیم؟ بعد

ایشان اعتباری برای بوفه اختصاص داد که برای این بچه‌ها، یک خوراکی کوچکی بپاویروند و بخورند؛ همین. به اینها حقوق نمی‌دادند. فقط، بانک ملی هر سال از ما می‌پرسید: "چند گوینده یا خواننده دارید؟" و یکی یک دفترچه‌ی پس‌انداز با صد تومان به اینها می‌داد و گرنه هیچ‌کدام دستمزد نمی‌گرفتند.

● تقریباً تا چند سالگی با همین وضع، گویندگی می‌کردند؟

■ تا هر وقت که در برنامه‌ی کودک بودند.

● مثلاً اگر دختر یا پسر بیست ساله‌ای در برنامه‌ی کودک داشتید، باز هم حقوق نمی‌گرفت؟

■ ما بیست ساله نداشتیم ولی خانم پروین چهره نگار تا بیست‌سالگی در برنامه‌ی ما بود و دستمزدی هم نمی‌گرفت. بعداً ما پیشنهاد کردیم که چون ایشان بزرگ شده، او را استخدام کنید و چون کارهای دیگر هم می‌کند دستمزد هم بدهید. آن وقت استخدامش کردند و به او دستمزد هم می‌دادند. خانم چهره نگار، خیلی کار می‌کرد؛ هم نامه‌های برنامه‌ی کودک را می‌خواند و خلاصه ایشان را می‌نوشت. خیلی صمیمانه کار می‌کرد.

■ تا زمانی که ما بودیم تنها در برنامه‌ی کودک گویندگی می‌کردند؛ البته شاید افرادی که بعداً آمدند، به جای دیگر هم رفتند ولی در زمان ما به خاطر من نمی‌آید کسی رفته باشد.

● موسیقی‌هایستان پیشتر موسیقی ایرانی بود یا فرنگی؟

■ پیشتر موسیقی آذربایجانی بود، برای اینستکه آهنگهای آذربایجانی شادند.

● دیگران اعتراض نمی‌کردند؟ مثلاً خراسانی‌ها اعتراض نمی‌کردند که چرا فقط موسیقی آذربایجانی بخش می‌کنید؟

■ البته فقط از آهنگ‌های آذربایجانی استفاده نمی‌کردیم بلکه بیشتر آهنگ‌ها آذربایجانی بودند. آنهاپس که سیما بیانا می‌خواند بیشتر آهنگ‌های بزرگ‌ها بود، در دستگاه‌های مختلف مثل سه گاه، همایون، اصفهان و ماهور. بیشتر آهنگ‌ها یا مجلسی بود - یک مدت روی آهنگ مجلسی، شعرهای کودکانه می‌گذاشتیم - یا موسیقی بین‌المللی. (در واقع ما سیستم در موسیقی بین‌المللی ربع پرده نداریم. بیشتر آهنگ‌ها در

رادیو به گویندگان کم سن هیچ دستمزدی نمی‌داد و فقط اعتباری

به ما داده بودند که عصرها به آنها یک خوراکی کوچک بدهیم و البته

سالی یک بار به هر کدام از آنها دفترچه‌های پس‌انداز با موجودی صد

تومان می‌دادند.

حاشیه‌ی "گاما مازور" یا "گامای مینور" بود) البته گاهی در برنامه‌ها مخصوصاً برنامه‌هایی که برای بزرگان - آن بود و در دستگاه‌های ایرانی بود، شعر کودکانه درست می‌کردند همان طور هم بچه‌ها می‌خواندند.

● آیا انتخاب موسیقی به عهده‌ی خود تهیه‌کننده بود؟

● گوینده‌ی برنامه‌های دیگر هم شد؟

■ بله گوینده‌ی برنامه‌های دیگر هم شد در نمایشنامه‌ها و برنامه‌های تلویزیونی، خیلی فعال بود.

● از دیگر گویندگان‌تان کسی را به خاطر دارید که صدایشان را در برنامه‌های دیگر هم شنیده باشیم؟

■ موسیقی مسا، موسیقی خاص برنامه‌ی کودک بود و ما از جای دیگر نمی‌گرفتیم بلکه خودمان درست می‌کردیم بنابراین به انتخاب خودمان بود. ساخت، اجرا و پخش آن با خودمان بود. در این موسیقی‌ها، شعرهای خیلی عمیقی هم وجود داشت؛ مثلاً پیامد هست شعری به این مضامین بود:

"چه حاصل اگر عمر گذرد"

اینکته باطل گذرد

شود سهری روزان و شبان

می‌بود و حاصل گذرد

نباشد اندر جهان کنجی

گر نمی‌تر از عمر بشر

چرا این سرملهی هستی

بیرون کردد هدر

باشد همراه هنر چون دولت پابنده

بیوسته بر زین چشمه زبانه

شد زشتی مغفوری از اندیشه‌ی بدگهران
 نازکی نقش و نشان از دمای می‌خبران
 زبانی آهنگی روح صاحب هنران
 با همچون جلوه‌ای از ذوق صاحبظران
 ● این شعر را برای برنامه‌ی

کودک ساخته بودید؟

■ بله، برای سن دبیرستانی‌ها.

■ اسم برنامه‌تان چه بود؟

■ برنامه‌ی کودک

● فقط همین اعلام می‌شد؟

■ بله، همیشه همین اعلام می‌شد. آرمش هم تکه‌ای شاد از آهنگهای سفونی معروف بود.

● یعنی نه سالی که شما بودید از همین آرم استفاده می‌کردید؟

■ از دو سال قبلاً هم همین بود و تا سالهای بعد هم از همین آرم استفاده می‌شد. من نمی‌دانم کی تغییر دادند ولی تا آنجا که پیامد هست، همین بود. همه هم دوست داشتند چون ریتم خاصی داشت.

● آیا از طرف مسئولان رادیو، برای تغییر ساختار برنامه، اصرار می‌شد؟

■ بعضی وقت‌ها به ما می‌گرفتند، (نوعی بدهید، مثلا گاهی

در برنامه از بزرگ‌تراها هم استفاده کنید). ما هم گاهی اوقات آقای بهمنش را دعوت می‌کردیم و ایشان درباری ورزش با بچه‌ها صحبت

که برنامه‌هایی در کشورهای دیگر هست که بیست سال یا یک آرم و با یک کیفیت پخش می‌شود؛ برنامه‌هایی هم هست که ظرف چند



ماه عمرش تمام می‌شود. برنامه هم مثل انسان است. یک آدمی سال‌ها سر یک کار می‌ماند به علت اینکه کارش را خوب انجام می‌دهد و یکی دیگر زود عوض می‌شود و نمی‌تواند بماند.

● فکر نمی‌کنید تبحر سازنده برنامه در آن دخیل است؟

■ محققاً دخیل است. تبحر سازنده در گریابی برنامه بسیار مؤثر است؛ مثلاً انتخاب صداهای خوب از وظایف یک سازنده‌ی خوب است برای اینکه رادیو غیر از صدا هیچ چیز دیگر ندارد. به قول شما: "تنها صداست که می‌ماند" که البته صداهای هم نمی‌ماند، برای اینکه شما ساعت‌ها زحمت می‌کشید ولی در مدت یک ربع پخش می‌شود و تمام می‌شود. باز نوار برنامه‌های تلویزیونی می‌ماند ولی برنامه‌های رادیویی اینطور نیست.

● از اینکه وقت خودتان را در اختیار ما گذاشتید، از شما بسیار سپاسگذار هستیم.

می‌کرد و یا گاهی آقای اسدوت می‌کردیم که نقش شهابی خانم را اجرا می‌کرد. مثل زنده‌های پیر - خیلی تفریحی و شوخ بود. و از این طریق آموزش‌هایی به بچه‌ها می‌دادیم. ولی این کارها

در گریابی یک برنامه، تبحر

سازنده بسیار مهم است، مثلاً در

رادیو که فقط صدا شنیده

می‌شود انتخاب صدای خوب

یکی از وظایف یک سازنده است.

همیشه‌ی نبوده، فقط گاهی برای نوع از آنها استفاده می‌کردیم.

● آیا به نظر خودتان لازم است برنامه‌ای آیم‌ها، آرم و یا گوینده‌هایش را تغییر دهد؟

■ به نظر من ضرورت هر کاری را خود آن کار تأیید می‌کند. اگر برنامه‌ای خوب باشد، چرا تغییرش بدهیم؟ آن زمان همه از اینطور بحث‌ها پیش می‌آمد؛ مثلاً می‌گفتند